

## چراغ خاطره و نقش

# درنگی بر خاطر هنگاری

# دانشجویی



درنگ شهر وند | خاطرات دوران دانشجویی بالاخص آنان که دستی بسر آتش نوشتن دارند می تواند جذاب باشد. برای ما ایرانیان پرسه گردی در خاطرات یکی از کارهای شیرین و چه بسا پرفایده است. خاطره اتفاقی است که ما را به گذشته می برد و در گذشته به جست و جوی چیزی این سو و آن سو می کشاند. در این جست و جوها اما ذهن خواننده به پستوهایی سرک می کشد

که پیش از این امکان گشایش آنها وجود نداشته است. برخی هنرمندان بزرگ امروز اما از دوران دانشجویی نخستین آثار خود را آفریده اند. استاد احمد رضا دالوند، نقاش و گرافیست معاصر ما مجموعه ای از خاطرات جان شکار خود را آماده انتشار دارد. از ایشان درخواست کردم تا به مناسبت فرارسیدن روز دانشجو، نقیسی به خاطرات آن روزها بزند. اتفاقا خاطره ای جذاب و حیرت انگیز را

به «شهر وند» هدیه دادند. خاطره ای که ضمن مرور روزهای رفته، جذابیت ارتباط هنرمندان معاصرمان با یکدیگر را نشان می دهد. آن روزها هر چه که بود اکنون در قباب کلمات و خاطرات باقی مانده اند. روزگار دانشجویی فراز و فرودهای بسیاری دارد. درس خواندن، به فکر معاش بودن، آینده نگری، جدال با سختی ها و عبور از تنگناهایی که پیش روی دانشجو عرض اندام می کنند همه از مواردی

است که وقتی با کلمات همخانه می شوند جذابیت و معصومیتی نگفتنی می یابند. بسیاری از نویسندگان، شاعران، منتقدان و مترجمان، نخستین آثار خود را در چنین فضایی نوشته اند و از دل این فضا، به عرصه نویسندگی و هنر رسیده اند. شاید باز خوانی برخی خاطرات از بزرگان هنر و نویسندگی بتواند چراغ ساعقه آفرینندسنگری در عرصه اندیشه نورا ببفروزد. شاید ...

### ماجرای گم شدن تابلوی معروف

## سر نوشت مبهم یک از دواج نمادین در عالم هنر



احمد رضا دالوند  
نقاش، گرافیست

بیان این خاطره که به ۳۵ سال پیش مربوط می شود، شاید به پیدا شدن این اثر کمک نکند، اما به نزدیک شدن بیشتر ما به این تابلو ممکن است یاری برساند:

سال ۱۳۵۸ و دانشگاه تهران روزهای عجیبی را سپری می کرد. گویی همه می دانستیم که در یکی از صفحات مهم کتاب تاریخ ایران حضور داریم. به جرأت می گویم که هیچ شعفی و هیچ جذبه ای در هیچ کجای جهان نمی توانست با شوق زیستن در آن فضا مقایسه شود.

سال ۵۸ هیچ شباهتی با سال های قبل و سال های بعد از ۵۸ نداشت. سال، ۵۸ سال ۵۸ بود. چیزی مثل «نوجوانی» بود. نوجوانی که آخرین نشانه های کودکی را طی کرده ولی هنوز گام در دنیای آدم بزرگانه نیز نگذاشته. نه خامی کودتانه را و نه پختگی بلوغ را دارد. در ۵۸ چیزی بود که هرگز تکرار نخواهد شد. صفای باطن آدم سازی و کار نبود و یک سال اول درس عمومی هنوز هم به ندرت پیدا می شود. در چنین فضایی بود که به دانشگاه تهران، دانشگاه هنرهای زیبا راه پیدا کرد. در آن زمان، در سال اول رشته هنر، انتخاب رشته ای در کار نبود و یک سال اول درس عمومی و پایه داشتیم. در ترم دوم سال اول درسی بود تحت عنوان آشنایی با رشته های تجسمی، تا دانشجویان سال اولی بتوانند یکی از رشته های: نقاشی، گرافیک، مجسمه سازی و طراحی صنعتی را آگاهانه انتخاب کنند. ما هنوز سال اولی بودیم و در شمار کسانی که در رشته خاصی تحصیل می کردند، به حساب نمی آمدیم. استاد مسار در درس طراحی، هانیبال الخاص بود. یک روز هانیبال با هیجان همیشگی اش اعلام کرد که بچه ها، می دانید توی دانشکده شما یک انبار پر از تابلوهایی هست که کارنامه فارغ التحصیلی دوره های گذشته، رشته نقاشی را نشان می دهند؟ ... ادامه داد: من فقط می دانم که آن جا محل نگهداری تابلوهای زیادی است که خیلی از آنها الان ریش سفید نقاشی ما هستند و اسم و رسمی دارند. بعضی تابلوها هم یادآور نام کسانی است که از ادها رفته اند یا اصلا کسی اسمشان را نشنیده است. الخاص گفت: چه فایده دارد که این همه تابلو در یک فضای تاریک و سر بسته نگهداری شود؟ هانیبال ما دانشجویان سال اولی را تشویق (بخوانید تحریک) کرد تا به هر طریقی شده در انبار را باز کنیم و تابلوها را از انزوی فراموش شده خارج کنیم. فضای حاکم بر دانشکده طوری بود که می شد از این اقدامات غیر مترقبه و نامرسوم انجام داد. ما هم در و پیکر محل نگهداری تابلوها را در یک اقدام دسته جمعی باز کردیم. الخاص هم از نفوذ خودش استفاده کرده و بزرگترین سالن دانشکده را واقع در بالای رستوران دانشکده و در محلی که هم مرز



که بزرگانش نمی توانند: «دست» بکشند، ترویم و جذب رشته نقاشی شویم. در آن روزهای پرغوغای سال، ۵۸ نمایشگاه استثنایی پایان نامه دانشجویی هنرمندان از اواخر دهه ۳۰ تا سال ۵۷ به دیوار دانشگاه نصب بود. اما از دحام و اخبار و حوادث سیاسی و انقلابی، موجب شده بود که رسانه های آن زمان چنین فرصت تکرار ناشدنی را از دست بدهند.

به یاد دارم که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴، وقتی که الخاص چند ماهی را در تهران می گذراند، شبی درباره ممیز صحبت می کردیم. هانیبال که طرح های کتاب گیل گمش ممیز را تا زنگی در «مان هنرنو» دیده بود، از دقت و قدرت بیان طرح های

ممیز با شگفتی و احترام یاد کرد و با فراتر گذاشته، نام او را در زمره معدود هنرمندانی برشمرد که بیان اکسپرسیونیستی را به درستی درک کرده اند. شنیدن این توصیفات از الخاص که اوایل انقلاب، آن برخورد را در جمع دانشجویان با نقاشی ونوس ممیز کرده بود، برای من جای شگفتی داشت. هنگامی که میرت مرا دید با مکتبی طولانی و حالتی متفکرانه گفت: «همیشه بین من و ممیز درگیری لفظی بود... در همه این سال ها، نه او به درستی مرا شناخته و نه من او را...» هانیبال حتی از من خواست که تحسین او را به ممیز انتقال دهم.

در یکی از همسان روزهای سال ۱۳۵۸ که آن نمایشگاه رؤیایی در هنرهای زیبای تهران برقرار بود، یکی از دانشجویان گرافیک (م)م موضوع تابلوی پایان نامه را با ممیز در میان گذاشت. ممیز با این که از رویه و شدنش با الخاص کمی اکراه داشت، اما از فرط کنجکاوی به دیدن نمایشگاه آمد. جمله ای که ممیز در لحظه مواجه شدن با تابلویش گفت را هرگز فراموش نمی کنم. ممیز در حالی که از تعجب خیره به اثر نگاه می کرد، گفت: «توی آسمان ها دنبالش می گشتم، اینجا بوده، تو انبار...؟!»

مرتضی ممیز با همان لهجه تهرانی گرم و جاندار قدیم مخصوص خودش، همان روز به (م) گفت: شماها که خوب بلدید انبارها را به هم بریزید، این تابلو را هم برای من از اینجا خارج کنید. تابلوی ونوس (م)م از نمایشگاه خارج شد. در این مورد هیچ شکی ندارم. ناگفته نماند آن روزها دانشگاه تهران محیط غربی داشت و هر کسی که دلش می خواست به هر جای دانشگاه می توانست رفت و آمد کند... (به چشم خود دیدم که یک وانت بار در ضلع شرقی دانشگاه، یعنی خیابان آناطول فرانس) (قدس) بسا هماهنگی (م)م منتظر بود و با حرکات سریع او و

راننده تابلو را به آن سوی نرده های دانشگاه انتقال دادند. این که او تابلو را به ممیز تحویل داد یا نه را به خاطر ندارم. اما از طرز برخورد همسر ممیز و همکاران و دوستان نزدیکش پیداست که (م)م تابلو را هرگز به ممیز نداده است. هر چند که اخیرا (م)م در یک تماس تلفنی به من گفت: تابلو را به ممیز تحویل داده است و ممیز در ازای این زحمت او، قول داده بود که یکی از کارهای جدیدش را به (م)م هدیه کند. (م)م می گوید ممیز هیچ وقت به قولش عمل نکرد و کادوی مرا نداد. سر نوشت مبهم یک ازدواج نمادین در عالم هنر، به این صورت که من از زمان دانشجویی به خاطر دارم، رقم خورد.

### کتاب

غواصی خاطرات کودکانه، مکتب خانه ها، خلق و خوی شهریان و همشهریان

### بر پیشخوان اندیشه و روزان

| فاطمه رحمدل

جامعه شناسانه به موضوعات آموزشی می تواند در تربیت هرچه بهتر و شناختن هرچه بیشتر سرمایه های انسانی اجتماعی کشورمان موثر واقع شود.

کتاب صدای گریه طفلان ز مکتب ها... به این موضوع بسیار مهم، حیاتی و جامعه شناسی آموزش و پرورش در ایران می پردازد. نویسنده این کتاب که خود از جمله فرهنگیان و دلسوزان حوزه آموزش و تربیت نیروی انسانی است، در این اثر خود گامی مقدمه گونه بر جامعه شناسی آموزش و پرورش در ایران دارد. او با مروری بر شیوه آموزش گذشته و جستاری در ادب پارسی و مقایسه آن با مشکل آموزش امروزی در مدارس، سعی دارد تا تأثیر خوبی بر رشد و تربیت روند آموزش و یادگیری در ایران داشته باشد.

صدای گریه طفلان ز مکتب ها... از سه فصل تشکیل شده است. در فصل نخست آن با هدف یافتن دیدگاه نیاکنانم دربارہ معنی و کارکرد کلمه هایی چون معلم، درس و مدرسه، به معنای امروزی این واژه ها پرداخته شده تا مقایسه و درک این مفاهیم در نزد پیشینیان و تفاوت آن در جهان امروز و جامعه پیش و ممکن شود.

نویسنده در فصل دوم با عنوان «هولفه های آموزش و پرورش سنتی به روایت ادب فارسی» به مخاطب کمک می کند تا دیدی جامعه شناختی و روانشناسانه در برخی آثار گذشتگان که آکنده از گریه ها و ناله های کودکان و نوجوانان مدرسه ای است کاوش کند تا به این نکته برسد که مدرسه های رسمی مادر طول تاریخ، از نظر تعلیم ارزش های اجتماعی و ارتباط انسانی، به نوبه خود از عاملان عدم رشد فرد و جامعه بوده اند و اصلاح این معضل باید چاره های اساسی اندیشید.

فصل سوم نیز به توضیح و بررسی پاره ای از پژوهش ها که در سالیان اخیر در خصوص نظام تعلیم و تربیت و کارایی کتاب های درسی به انجام رسیده است، می پردازد و به این مسأله اشاره می کند که روند آموزش و پرورش کنونی دنباله و همان سنت پیشین، یعنی تعارض مدرسه با جامعه است و سردرگمی دانش آموزان و احساس بی سرانجامی در میان نوجوانان و جوانان و... را از شاخص های این گونه پروریدنی می داند.

ایراد کوچکی که می توان بر کتب حاضر وارد کرد حجم کم آن است. زیرا همان گونه که در کتاب هم به آن اشاره شده «مدرسه فرهنگستان یک قوم و ملت است، چرا که فرهنگ در این جا موخته می شود و از نیاکان به نوپاگان می رسد». بنابراین پرداختن به چنین مسأله با اهمیت توضیح و تفسیر بیشتری می طلبد.



### ذره بین

#### رفتار شناسی دیگر مردمان

### در آمدی بر شناخت ر و حیات، فرهنگ و رفتار مردمان جهان

| فاطمه رحمدل | خبرنگار کتاب

برخوردار شد و پهنه این صنعت را گسترش داد. کسب و کار تروسیم به واسطه با مردم سروکار دارد بنابراین، پیش از هر چیز باید به شناختی دقیق از رفتارها و خواسته های مردمی رسید که به احتمال زیاد از مشربیان و میهمانان آینده ما هستند و در رونق این صنعت نقش اساسی دارند.

از سوی دیگر این شناخت می تواند ما را یاری دهد تا با استفاده از صنعت جهانگردی به عنوان ابزاری برای تعامل انسانی به رشد صلح کمک کنیم. زیرا جهانگردی رشته ارتباطی شگفت آوری را میان بازدیدکنندگان و جامعه میزبان فراهم می آورد و می تواند پل ارتباطی و رشته نیرومندی در خدمت صلح جهانی باشد. وجود همین نکته

با وجود این، از نظر کارشناسان، این صنعت از توسعه ای که شباهت آن است بر خوردار نبوده و در مقایسه با ایران، برخی کشورها توانسته اند کارنامه موفقتری را در این زمینه از خود بر جای بگذارند. از دلایل عمده آن می توان به تبلیغات ضعیف، تنش های سیاسی با برخی کشورهای غربی، کمبود بودجه و امکانات و نبود مدیریت تخصصی اشاره کرد. اما دکتر کیومرث فلاخی نویسنده کتاب از منظر دیگری به این مسأله نگاه کرده است. او ضعف گردشگری را در عدم وجود رفتارشناسی صحیح و لازم از دیگر مردمان جهان می داند. در واقع بدون داشتن شناخت درستی از فرهنگ و سلیقه مردمان جهان، نمی توان خود را میزبان خوبی برای گردشگران شمرد و همچنین نمی توان در عرصه رقابتی این صنعت از جایگاه ویژه ای

صنعت گردشگری در ایران از ظرفیت های بسیار بالایی برای رشد و توسعه برخوردار است و یکی از امن ترین کشورهای منطقه و جهان از لحاظ امنیت برای گردشگران خارجی به شمار می رود. وجود جاذبه های گردشگری گوناگونی از جمله جاذبه های طبیعی (سواحل دریای خزر، کنارهای خلیج فارس و تنگه هرمز، ارتفاعات البرز و زاگرس)، جاذبه های فرهنگی و تاریخی (ابنیه و آثار تاریخی، تخت جمشید، آرامگاه حافظ و سعدی، کاخ چهل ستون) و اماکن مقدس مذهبی (بارگاه امام رضا (ع)، صحن مسجد گوهرشاد، بارگاه حضرت معصومه (س)) و... همه گواهِ این مسأله هستند.

با وجود این، از نظر کارشناسان، این صنعت از توسعه ای که شباهت آن است بر خوردار نبوده و در مقایسه با ایران، برخی کشورها توانسته اند کارنامه موفقتری را در این زمینه از خود بر جای بگذارند. از دلایل عمده آن می توان به تبلیغات ضعیف، تنش های سیاسی با برخی کشورهای غربی، کمبود بودجه و امکانات و نبود مدیریت تخصصی اشاره کرد. اما دکتر کیومرث فلاخی نویسنده کتاب از منظر دیگری به این مسأله نگاه کرده است. او ضعف گردشگری را در عدم وجود رفتارشناسی صحیح و لازم از دیگر مردمان جهان می داند. در واقع بدون داشتن شناخت درستی از فرهنگ و سلیقه مردمان جهان، نمی توان خود را میزبان خوبی برای گردشگران شمرد و همچنین نمی توان در عرصه رقابتی این صنعت از جایگاه ویژه ای